

ابطال حس مشترک که ابن سینا معتقد بوده است

بیان مسئله آن است که ابن سینا يك قوه دیگر در حواس باطنی قابل است که نام آن را «حس مشترك» گذاشته و می‌گوید این نیرو مانند حوضی است که از پنج مجرا که پنج حس است، محسوسات به آن ریخته و در آن جمع می‌شود و پیش روی نفس قرار می‌گیرد تا نفس بتواند در آنها نظر کند و چون در این هنگام این قوه مانند لوحی می‌شود که نوشته‌های بر آن را روح می‌خواند، از این رهگذر به یونانی آن را «پنتاسیا» گویند، یعنی لوح نفس.

ابن سینا برای اثبات مقصود می‌گوید: ما حکم می‌کنیم برخی از محسوسات دارای صفات برخی دیگر است؛ چنان که می‌گوییم این چیز زرد طعم عسل را می‌دهد، و حال آن که زردی که رنگ است به يك حاسه و طعم عسل به حاسه‌ای دیگر دانسته شده، و معلوم است که در يك حس يك نوع محسوس بیشتر جا نمی‌گیرد. پس این دو محسوس مغایر، در حس دیگری است که همان حس مشترك باشد که می‌تواند برای لمس شدن‌ها، دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، چشیدنی‌ها و بویدنی‌ها مجمعی و محفلی باشد که از نظر اشتراك این محسوسات و تجمع آنان در آن جایگاه، حس مشترك نام گرفته است.

دلیل دوم - يك قطره را که از ابری فرود می‌آید، در خارج خط مستقیمی

می بینیم و همچنین يك آتش گردان را که می چرخد ما يك دایره آتشین می نگریم ، و حال آن که در خارج از جان ما خط مستقیم و دایره وجود ندارد . پس آن خط مستقیم و این دایره در نیروی حس مشترك است که اگر چه آن به آن این صور از پیش روی حس زایل شده ، در آن نیرو مدتی پایدار می ماند و اگر این نیرو نبود ، حال نفس و محسوسات نامبرده حال آینه و اشیای خارجی بود که تا جسم از روبروی آینه کنار رفت ، صورت در آینه هم برطرف می شود .

دلیل سوم - شخصی که به مرض « برسام » دچار است ، صوری را می بیند که از آن می هراسد ، یا با آنها گفتگو می کند ؛ و اگر این صور وجود خارجی داشتند ، دیگران هم که پهلوی او نشسته اند آنها را می دیدند ؛ و اگر در حافظه و خیال باشد ، همه مخزونات این دو خزینه باهم به نظر او می رسند و در هر توجهی به آنها این حال روی می داد . پس چون این صور را این نیرو تجسم و تجسد بخشیده و مثل این است که شخصی مبرسم در خارج از گوهر خویش سرگرم دیدن یا گفتگوی با آنها است ، حس مشترك مصوره و متخیله نامیده می گردد^۱.

اما عقیده شیخ را محققان دیگر نپسندیدند ، چه نیازی برای اثبات چنین نیرو نیست ، و این کارها را که گفتند از همان قوای باطنه ساخته است و به قوه ای زاید احتیاج نداریم .

فاضل قوشچی که مرد ریاضیدانی بوده و از اصحاب رصد سمرقند است ، در شرح فاضلانهای که بر « تجرید الکلام » خواجه طوسی نگاشته ، در ابطال حس مشترك چنین گوید : « ادراکات همه از روح است و اسناد آن به قوا مجاز است و ممکن است که دو محسوس در دو آلت حس باشد ؛ مثل این که حکم می کند که این رنگ را که چشم دارد می بیند ، جز این طعم است که در ذائقه می باشد ، و در این داوری حکم قضیه از نفس است - اگر چه موضوع و محمول درد و حس باشد ؛ و اگر تعدد موضوع و محمول سبب تصور دو قوه شود ، پس وقتی می گوییم « پرویز انسان است » ، باید يك قوه برای درك جزئی (پرویز) و يك قوه هم برای

درک کلی (انسان) داشته باشیم ، و حال آن که همان قوه عقل که حاکم و ممیز است جزئی را به کلی در درون خویش الحاق می کند. پس این که شیخ فرموده به فرض این که تمیز میان دو چیز برای عقل باشد ، عقل باید این دو چیز را باهم بیابد تا بتواند میان آنها تمیز دهد . این دو چیز مورد حکم در دو حس است ، نه در حس مشترك ؛ و تمیزدهنده و حکم کننده در انسان ، عقل است و در حیوانات و هم .

اما دلیل دوم که ما قطره نازل از ابر را خط مستقیم و حرکت آتش گردان را دایره می بینیم و حال آن که در خارج از گوهر ما نه خط مستقیم است نه دایره ، درست است که باید این خط مستقیم و دایره در قوه ای باشد تا چنین تصور شود ، اما حس این طور نیست که به آینه قیاس شود که نمی تواند صور را نگاه دارد ، بلکه حس دارای این خاصیت است که مدتی کم می تواند محسوس را نگاه دارد و این خط مستقیم و دایره در خود حس موجود است نه در حس مشترك .^۱ من برای اثبات این قضیه که حس مدتی صورت محسوس را نگاه می دارد ، چنین تصور کرده ام که هنگامی که دست خود را روی آتش نگاه می دارم اگر این قابلیت که نگاه داشتن صورت محسوس در حس باشد وجود نداشت ، پس از زمانی کم نباید طوری دست گرم شود که ناچار آن را از روی آتش کنار بکشیم . پس این گرمی ها مانند صورت از پیش روی آینه نمی گذرد بلکه کمی در حس توقف کرده که گرمی ها جمع شده و سبب گرمای غیر قابل تحمل گشته ، و اگر این صور در حس مشترك بود باید به جای آن که دست گرم شود ، جلوی دماغ در درون جمجمه گرم شود.^۲

اما دلیل سوم که مبرسم صورت را می بیند که در خارج نیست ، علت این کار مرض قوه متخیله است که چنین تخیلات ناروا را روا دانسته .

اما «پنتاسیا» در روانشناسی ارسطو که افضل الدین کاشی به پارسسی برگردانیده ، به معنی تخیل است که بعداً محققان اسلامی هم بدین رأی شدند و چنین نیرویی به این وصف که ابن سینا گفته ، ارسطو معتقد نبوده و «قسطابن لوقای بعلبکی»^۳ نیز در

رسالة بسیار مفید خود به نام «فرق بین روح و نفس» نیز گفته است : التخیل هو الذی تسمیه الیونانیون فنتاسیا . ابن رشد هم که تفسیر او از کتب ارسطو مورد اعتماد اروپاییان قرار گرفته و از این رهگذر او را مفسر مورد اطمینان لقب داده‌اند تا تعریضی به ابن سینا باشد که در تفسیر کتب ارسطو امانت به خرج نداده ، نیز از چنین حسی که شیخ می‌گوید خبر نداشته و تنها از قوای باطنه نفس ، تخیل را شمرده و بعداً یکسره بر سر جوهر و ماهیت روان‌ها رفته است .

یادداشت‌ها

- ۱- خیال خزانه صور محسوسات است و حافظه خزانه معانی .
- ۲- نقل از صفحه ۱۷۰ ترجمه روانشناسی شفا .
- ۳- امروز در فیزیک در مبحث نور ثابت شده است که اثر اشیاء تا $0/1$ ثانیه در چشم می‌ماند و اگر دو جسم در فاصله کمتر از $0/1$ ثانیه از مقابل چشم بگذرند تصویر آنها در چشم روی یکدیگر قرار می‌گیرند و چشم قادر به تفکیک آنها نیست .
- ۴- هر یکی چیزی همی گوید به تیره رأی خویش
تا گمان افتند کلو قسطای بن لوقاستی
(حکیم قبادیان)